پرده استتاري از دود

□ ارشد تشريف[[1]](#footnote-2)

#### چکيده:

#### حجم گسترده پنهان‌کاري، پرده‌پوشي، فريبکاري، تحريم و حقه‌بازي در پوشش اخبار و گزارش‌هاي دو جنگ اخير خليج‌فارس، اين دو جنگ را به سانسور شده‌ترين جنگ‌هاي تاريخ بشريت تبديل نموده است. البته مديران رسانه‌ها نيز معتقدند که در صورت عدم پذيرش شروط نيروهاي غربي، هرگز قادر به ارائه اين گزارش‌ها از صحنه‌هاي نبرد نبودند. به علاوه، حملات هدفدار به خبرنگار و دفاتر رسانه‌هاي مستقل، تهديدي مهم براي آنان به شمار مي‌رود. همچنين در سايه به کارگيري روش‌هاي روابط عمومي و تبليغات، ما در تصاوير و گزارش‌هاي اين دو جنگ، تنها شاهد صحنه‌هايي هيجان‌انگيز و نه چندان ناخوشايند از تانک‌ها و هواپيماها و رزم‌ناوها و سربازاني سر تا پا مسلح بوديم که هيچ گاه نشان دهنده چهره کثيف اين دو جنگ نبود. نويسنده اين مقاله با بررسي اين وضعيت، ابعاد ناگفته‌اي را از عملکرد رسانه‌هاي مختلف اطلاع‌رساني در دوره جنگ اول و دوم خليج‌فارس بيان نموده است.

پنهان‌کاري، پرده‌ پوشي، تغييرچهره‌، ظاهرسازي، فريبکاري تحريم، حقه بازي، تزوير، حيله‌گري، و الي آخر. من همه اين کلمات را با حروف بزرگ نگاشته ام. البته بايد به دو کلمه يعني «سانسورگري» و «کنترل» هم اشاره کنم که مبناي حکومت در بسياري از دولت‌هاي نظام‌هاي ليبرال دموکراسي است. البته در اين کشورها، دو عرصه «تبليغات» و «روابط عمومي» نيز طي ساليان متمادي، بازيگران غالب فريبکاري‌ها و حقه بازي‌هاي نظام‌هاي حاکم در دستکاري و مخفي نمودن حقايق در وراي پرده‌اي از تزوير و نيرنگ به شمار مي‌روند.

براي ايجاد يک فراموشي گسترده در سطح افراد يک جامعه، رسانه‌هاي ما با ايجاد پرده‌اي از دود سعي مي‌کنند تا با پنهان نمودن فزاينده واقعيت‌ها، حقايق را پنهان نموده و در اين راه، روش‌هاي خود را نيز، روز به روز، بهبود مي‌بخشند. اين اتفاقات در کنار پيشرفت‌هاي مداوم فن آوري‌هاي ارتباطي و اطلاع‌رساني رسانه‌هاي جمعي، به صاحبان رسانه‌ها کمک مي‌کند که واقعيت‌هايي مجازي را براي مخاطبان خود، به ويژه در زمان جنگ‌ به تصوير بکشند. در اين حيطه، شباهت‌هاي موجود بين وقايع روي داده و همچنين روش‌هايي که به وسيله آنها رسانه‌ها توسط فرماندهان نظامي جنگ‌ها مورد بهره‌برداري قرار مي‌گيرند، نشان دهنده اتفاقات شگفت‌آوري به ويژه در دوره جنگ اول خليج فارس است، جنگي که با عنوان «عمليات طوفان صحرا» و يا «عمليات سپر صحرا» در رسانه‌ها ناميده شد. به علاوه، در جنگ اخير عراق (2003 ميلادي) يا جنگ دوم خليج فارس هم که «عمليات آزادي عراق» نام گرفت، ما شاهد وقوع اين فريبکاري‌ها بوده‌ايم. براي استفاده از عباراتي که «پنتاگون» در گزارش‌هاي خود از آنها بهره مي‌گيرد، مي‌توان به ترفند «دادن شوک و هراس افکني» اشاره نمود. ترفندي که در سايه آن، رسانه‌ها وادار به انجام کارهايي شدند که نتايج آن را در گذشته نيز ديده بودند. به اين ترتيب، رهبران دولت‌هاي ما، رسانه‌هاي جمعي را عمدتاً به عنوان مؤسساتي مي‌بينند که اخبار و گزارش‌هاي خود را با بهبود شيوه‌هاي اطلاع‌رساني و بهره‌گيري از سانسور، کنترل، تبليغات رواني و يا استفاده از روش‌هايي تجربه شده از سوي مقامات رسمي که به آن «روابط عمومي» گفته مي‌شود، به مخاطبان ارائه مي‌کنند.

آلکس تامسون در کتاب خود با عنوان «پرده دود؛ سانسور، رسانه، خليج» از توضيح در مورد واژه‌ها و اصطلاحاتي نظير «تلاش رسانه‌ها در گزارش‌دهي درگيري‌ها»، چنين نتيجه‌گيري مي‌کند: «به نظر مي‌رسد که روابط گزارشگران و جنگ‌افروزان، همانند جنگ موش و گربه، هيچ گاه پاياني ندارد. شما تنها به دليل يک جنگ جديد، از کشوري به کشوري ديگر مي‌رويد و در هر زمان نيز، مجموعه‌اي جديد از قوانين، به کار برده مي‌شوند.»

البته در مورد گسست تاريخي بين روزنامه‌نگاران و جنگ‌افروزان و روابط متزلزل هميشگي آنان که به دليل خواسته‌هاي دو طرفه آنها از يکديگر بوده است، مي‌توان نظري مخالف با آنچه تامسون به آنها اشاره مي‌کند، داشت. با بررسي تجارب پيشين تاريخي، مي‌توان دريافت که از 150 سال پيش تاکنون، يعني از دوره جنگ‌هاي کريمه، تقابل بين روزنامه‌نگاران و جنگ‌افروزان و تفاوت انتظارات و خواسته‌هاي اين دو گروه، وجود داشته است. تنها روش‌هاي به کار گرفته شده و روش‌هاي اجراي سياست‌ها، و نه واقعيت‌ها و روح حاکم بر اين اقدامات، با تغييراتي روبه‌رو گرديده اند.

تلاش دولت‌ها در جهت تأثيرگذاري بر رسانه‌ها و افکار عمومي در زمان جنگ، همچون خود جنگ‌ها، قدمتي به بلنداي تاريخ دارد. در کتاب «هنر جنگ» اثر سان تزو که 2400 سال قبل به نگارش درآمده، از تبليغات و هنر جهت‌دهي و تغيير افکار عمومي، نام برده شده است. براي يافتن اولين نشانه‌هاي موجود در روابط بين روزنامه‌نگاران و جنگ‌افروزان، بايد به سال‌هاي آغازين قرن نوزدهم بازگرديم. در نامه‌اي که در 21 نوامبر 1809 ميلادي از سوي دوک ولينگتون به برد ليورپول ارسال گرديده است، چنين مي‌خوانيم:

«من تلاش‌هاي خود را در جهت خشنودي خاطر شما، در روزنامه‌هاي انگليسي، به کار بردم. به بيان ديگر، روزنامه‌هاي انگليسي در مورد کشورهاي متخاصم اسپانيا و پرتقال، دقيقاً در مورد هر حرکت نظامي ارتش‌هاي اين کشور، جهت‌گيري‌هاي حاکميت را دنبال مي‌کنند، چرا که ممکن است، دشمنان ما از اطلاعات ارائه شده، در جهت ضربه زدن به نيروهاي خودمان بهره گيرند.»

در دوره جنگ‌هاي کريمه نيز که 50 سال بعد روي داد، فرمانده نيروهاي انگليسي سر ويليام کودرينگتون، در جهت کنترل و سازمان دهي جريان اطلاعات از اين روش‌ها بهره برده بود. وي براي اولين بار با سانسور نظامي رسانه‌ها، ضمن فشار بر روزنامه‌نگاران در جهت اجراي خواسته‌هايش، متخلفان را با مجازات‌هايي تنبيه مي‌کرد. بدين ترتيب، رهبران کشورهاي در حال جنگ، با مطرح نمودن موضوعاتي نظير «امنيت ملي» و «امنيت عمليات‌هاي نظامي»، از ديرباز به دستکاري اخبار و سانسور و فريبکاري دست مي‌زنند.

پس از بررسي گفت وگوهايي که با مسؤولان و روزنامه‌نگاران در مورد جنگ اول خليج فارس در سال 1999 صورت گرفته است، تامسون، به خوانندگان آثارش مي‌گويد که ارتش‌هاي دنيا هر چيزي را که به نظر آنها، تهديدي بالقوه عليه واحدهاي نظامي به نظر آيد، سانسور مي‌نمايند. امنيت عمليات‌ها و اخلاق نظامي‌گري و يا تهديد به دستگيري و مجازات روزنامه‌نگاران، همه و همه عناويني هستند که در نهايت به سانسور منتهي مي‌گردد و اين همان کاري است که در سال 1859 ميلادي و در دوره کودرينگتون روي داده بود.

اما آيا در جنگ سال 2003 ميلادي خليج فارس، ما با تغييري در اين وضعيت روبه‌رو بوديم؟ روزنامه‌نگاراني که جنگ اخير را به دنيا مخابره کرده اند، معتقدند که پرسنل ارتش با بررسي و تغيير هر آنچه که از سوي رسانه‌ها انتشار مي‌يافت، عملاً کاري کردند که دشمنان نتوانند از هيچ يک از اطلاعات ارائه شده، عليه متحدين بهره‌برداري نمايند. به بيان ديگر، دست‌اندرکاران رسانه‌هاي ما در اين جنگ نيز با دشواري‌هاي زيادي روبه‌رو بوده اند.

لوييس کاسترو يک خبرنگار تلويزيون پرتغال که در سال 2003 ميلادي، حوادث جنگ عراق را گزارش مي‌کرد، با شکنجه فيزيکي روبه‌رو شد و به اتهام جاسوسي، از سوي نظاميان ارتش آمريکا به مدت دو روز بازداشت گرديد. به گفته کاسترو، سربازان ايالات متحده ضمن بدرفتاري و زدن برچسب جاسوسي به وي، علي‌رغم مصونيت ناشي از خبرنگاري در دوره جنگ، مکرراً اين جمله را تکرار مي‌کردند: «شايد تو براي اين به اينجا آمده‌اي که مکان ما را به دشمن نشان بدهي.»

فيليپ اسموکر، يک روزنامه‌نگار مستقل که در سال 2003 ميلادي براي گزارش جنگ خليج فارس به عراق رفته بود، پس از مشاهده شرايط کار و اعمال فشارهاي گوناگون از سوي نيروهاي ائتلاف، ناگزير به ترک خاک عراق گرديد. مسؤولان نظامي آمريکا از وي خواسته بودند که کليه گزارش‌ها و اخبار ارسالي وي را بررسي و کنترل نمايند. به علاوه، آنان در راه اطلاع‌رساني صحيح وي، موانع فراواني ايجاد نموده بودند.

وي مي‌گويد: «آنان در حقيقت، خواهان حضور گزارشگران و خبرنگاران مستقل در صحنه نبرد نبودند. آنها خواستار حضور افرادي ترسو و مطيع بودند. آنها همه تلاش خود را انجام دادند تا ما را از صحنه جنگ و وقايع آن و سربازان حاضر در آن نبرد، دور کنند. به بيان ديگر، آنان خواستار حضور خبرنگاراني مطيع و گوش به فرمان بودند که از ارتش ايالات متحده در همه امور حرف شنوي داشته باشند. به همين خاطر هم، من خاک عراق را ترک نمودم.»

حمله به دفتر خبرگزاري شبکه الجزيره در بغداد، اين هراس را در دنياي رسانه‌ها به وجود آورد که حمله به اين شبکه قطري، به اين علت روي داد که مديران اين شبکه حاضر نشدند از دستورات رهبران کاخ سفيد اطاعت کنند. به همين دليل نيز «فدراسيون بين‌المللي روزنامه‌نگاران» فرماندهان ارتش ايالات متحده را متهم به هدف قرار دادن روزنامه‌نگاران غيروابسته و مستقل نمود. حمله به ايستگاه‌هاي تلويزيوني منتقد فعاليت‌هاي ايالات متحده، اين انديشه را به وجود مي‌آورد که اين اقدامات جزء دکترين نظامي ايالات متحده باشد، چرا که حمله به دفتر الجزيره در شهر کابل، مرکز راديو و تلويزيون عراق و همچنين ايستگاه تلويزيوني صربستان در سال 1999 ميلادي و در دوره جنگ کوزوو نيز در کارنامه فرماندهان ارتش آمريکا وجود دارد. همه اين وقايع نشان مي‌دهد که دومين حمله به شبکه الجزيره به هيچ وجه اتفاقي نبوده، بلکه تلاشي سازمان يافته در جهت ساکت نمودن يک منتقد صريح اقدامات واشنگتن بوده است.

همچنين اين کار به عنوان دادن علامتي به سازمان‌هاي رسانه‌اي به شمار مي‌رفت: اگر شما با ما همسو نباشيد، پس مخالف ما و دشمن شماره يک مردم ما نيز خواهيد بود. اما به هر ترتيب، رسانه‌هاي ايالات متحده و انگلستان به اندازه کافي عاقل بودند که از دستورات سانسورهاي آنان تبعيت نمايند. چراکه علي‌رغم همه پيشرفت‌هاي دانش نظامي در بخش‌هاي ماهواره اي، باز هم ممکن است که دفتر يک شبکه غربي هم نظير دفتر الجزيره مورد هدف قرار گيرد.

در مورد جنگ اول خليج فارس، تامسون معتقد است که مسؤولان اين مطلب را روشن نموده بودند که اگر هر يک از خبرنگاران بدون هماهنگي و همراهي نيروهاي نظامي متحدان، در صحنه جنگ حضور يابد، به «پايگاه ظهران» (واقع در عربستان سعودي)، باز گردانده خواهد شد.

در کنار اين سياست‌هاي محدودکننده، راهبردهاي نيروهاي ائتلاف در جنگ اول خليج فارس، در مجموع منجر به پيدايش روشي مؤثر در کنترل اخبار ميدان جنگ گرديد. در جنگ دوم اين منطقه نيز، علي‌رغم اينکه خبرنگاران مي‌دانستند همراهي با اين سياست‌هاي تحميلي، کاري اشتباه است، اما به خواسته‌هاي جنگ افروزان تن در دادند.

بن براون خبرنگار ويژه شبکه بي‌بي‌سي، در برنامه «تن اوکلاک نيوز» در اين مورد چنين مي‌گويد: «پس از اينکه ما و نيروهاي غربي زير آتش عراقي‌ها قرار گرفته و موفق به دفع آن شديم، به سوي يک سرباز ايرلندي رفتم تا به خاطر اين اقدامش او را ببوسم. از نظر من، اين يک عکس‌العمل طبيعي در برابر اقدام صورت گرفته بود، اما بعدها خودم را سرزنش کردم. چرا که خبرنگاران بايد گزارش دهندگان جنگ‌ها و صحنه‌هاي نبرد و نه يک مشارکت کننده در اين اتفاقات باشند. لذا من با نزديک شدن بيش از حد به نيروهاي انگليسي، از يک خط قرمز ناپيدا عبور کرده بودم.»

البته برنامه ريزان ارتش ايالات متحده براي اقدامات محدود کننده رسانه‌اي خود، توجيهاتي تکراري را به مردم دنيا ارائه مي‌کنند. از سوي ديگر، رسانه‌ها هم به اين نتيجه رسيده اند که در سايه تحريف‌ها و سانسورها و فريبکاري‌هاي ناگزير به وجود آمده، اخبار و گزارش‌هاي انتشار يافته آنان، روز به روز از واقعيات و حقيقت دورتر مي‌گردد و البته به ياد داشته باشيد که رسانه‌هاي مستقل نيز از سوي يکي از فرماندهان غربي با برچسب «سخنگويان رژيم عراق» روبه‌رو شده اند.

علاوه بر اين، در جريان اين دو جنگ، پوشش رسانه‌اي اخبار کنترل شده وقايع و زد و خوردها، با همراهي اکثر رسانه‌هاي همسو با نيروهاي متحدين همراه بود. همچنين اين رسانه‌ها تصوير دلخواه غربي‌ها را از توانايي‌هاي نظامي نيروهايشان به جهانيان نشان دادند. به علاوه آنان با ارائه تصويري مخدوش و شکست خورده از نيروهاي نظامي ارتش عراق، به همراهي با «طرح عمليات رواني ارتش ايالات متحده» پرداختند. کاري که براي ارتش آمريکا هيچ هزينه‌اي در برنداشت. به طور خلاصه، اين رسانه‌ها به بازي در نقش‌هاي از پيش تعيين شده براي خود، که از سوي برنامه ريزان جنگ‌هاي اول و دوم خليج فارس طراحي شده بود، پرداختند.

نورمن سولومون مدير اجراي انيستيتوي مطالعات ملي در اين مورد مي‌گويد: «جزاير دور افتاده از هم (گزارشگري مستقل) در اقيانوس وابستگي به منافع دولتي، ناپديد شده اند.»

هنوز هم بسياري از سازمان‌هاي رسانه‌اي معتقدند که سانسور و پرده‌پوشي رسانه‌ها، به اين دليل که به گزارشگران شبکه‌ها امکان حضور در قلب نبردها را همراه با حفاظت از طرف نيروهاي نظامي مي‌دهد، مي‌تواند مفيد ارزيابي شود. علاوه بر اين، اين خبرنگاران مي‌توانستند در سايه همراهي با سياست‌هاي نيروهاي ائتلاف، در سريع‌ترين زمان ممکن، گزارش‌هاي مفصلي را براي بينندگان شبکه‌هاي خويش ارسال نمايند. البته خبرنگاران نيز مي‌دانستند که بايد چه محدوديت‌هايي را در نظر بگيرند، چيزي که در نهايت، از آن به «خودسانسوري» تعبير مي‌گردد. اما آنان که به اين محدوديت‌ها تن در ندادند، نظير گزارشگر شبکه «فاکس نيوز»، آقاي جرالدو ريورا، عملاً به دليل مخالفت با حضورشان و عدم همکاري نيروهاي ائتلاف، نتوانستند در اکثر صحنه‌هاي اين جنگ حضور يابند.

ناشر مجله «هارپر» آقاي جان مک آرتور، جنگ دوم خليج فارس را «سانسور شده‌ترين جنگ تاريخ بشريت» مي‌خواند. وي مي‌افزايد: «95% پوشش حوادث اين جنگ، با تحريف همراه بوده است. بنابراين، هيچ کس وقايع جنگ را نديده است. شما فقط شاهد عبور و مرور کاميون‌ها و تانک‌ها در خيابان‌ها و بزرگراه‌هاي عراق و تخليه جعبه‌هاي ساز و برگ نظامي و سربازاني بوديد که از احساسشان حرف مي‌زدند. همين و همين. اما شما هرگز شاهد صحنه‌هاي تعقيب و گريز و زد و خورد و آوارگي و اشغال و بدن‌هاي متلاشي شده شهروندان عراقي هدف قرار گرفته توسط سربازان مهاجم و يا بمب‌ها و گلوله‌هاي نيروهاي ائتلاف نبوديد.»

اگر ما بخواهيم مسأله چگونگي پوشش اخبار اين جنگ را توسط رسانه‌هاي آمريکايي مورد بررسي قرار دهيم، صحبت‌هاي مارک کريسپين نويسنده کتاب «بوش پريشان خاطر» راه گشا خواهد بود. وي مي‌گويد: «اين رسانه‌ها تلاش مي‌کنند که تصويري قهرمانانه و درخشان را از جنگجويان ما ارائه نمايند: هيچ ‌چيز اشتباه نيست. همه چيز رو به راه است. به هيچ کس صدمه‌اي نمي‌رسد. شما هيچ صحنه خونريزي و زخمي شدني را شاهد نيستند. به علاوه، ما هرگز شاهد يکي از صحنه‌هاي وحشيگري نبوده‌ايم. همه‌چيز به خوبي و خوشي ادامه دارد. و اگر شما در اين مورد سؤالي بپرسيد، شما يک وطن‌پرست نيستيد.»

تصويري را که در اين جنگ شاهد بوديم، بسياري از کارشناسان را بر آن داشت که مقايسه‌اي بين واقعيت‌هاي جنگ و جنگ به عنوان يک ورزش پرطرفدار و تماشاگر پسند، بنمايند. ما از يک سو شاهد حضور گزارشگران در قلب حوادث بوديم و از سوي ديگر، قريب به اتفاق اخبار و گزارش‌هاي منتشر شده، غير دقيق و بي‌هدف بودند. اما با همه اين تلاش‌ها، چرا اين گزارش‌ها، تحريف شده و غيرقابل اعتماد بودند؟

و چرا دلايل و انگيزه‌هاي اين جنگ، سردرگم و پيچيده بودند؟ و چرا نظرات مختلف سياسي در مورد آن، هيچ گاه مورد بررسي و تحليل قرار نگرفت؟ همراهي ارتش‌هاي متحدين با خبرنگاران، از يک سو به خلق تصاويري به ياد ماندني و عالي منجر شد، اما در عين حال، گزارش‌هاي ارسالي مزخرف بودند و به همين دليل، هيچ کس تمايلي به انعکاس واقعيت جبهه‌هاي نبرد نداشت.

تامسون معتقد است که در سال 1991 ميلادي، جنگ همچون بازي‌هاي ويديويي براي رسانه‌هاي مستقر در شهر رياض توضيح داده مي‌شد. وي مي‌گويد: «ما به عصري پا نهاده‌ايم که در آن وقايع يک جنگ همچون يک بازي ويديويي گرديده است. به همين دليل نيز، پس از مشاهده آنچه خلبانان نيروي هوايي ايالات متحده با انسان‌ها و خانه‌هاي عراقي‌ها مي‌کنند، لبخند مي‌زنيم.» وي به تفصيل توضيح مي‌دهد که چگونه هزينه‌هاي انساني اين جنگ از پوشش رسانه‌ها مخفي گرديده است. چگونه واقعيت‌هاي خونبار، وحشتناک و متأثرکننده اين جنگ و بسياري از سؤالات، در وراي تصاوير ارائه شده توسط نيروهاي متحدين به رسانه‌ها، ناگفته مانده است. البته، بسياري از مردم نيز خواهان اين ديدگاه «بازي‌گونه» از جنگ هستند. چرا که همه حوادث اين جنگ در اتاق‌هاي توجيه فرماندهان در رياض شکل مي‌گرفت. بدين ترتيب، تصويري هيجان‌انگيز و خوشايند براي سراسر دنيا به نمايش درمي‌آمد.

براي تکرار درس‌هايي که از جنگ‌هاي پيشين آموختيم، بايد دانست که مرکز و قلب فعاليت‌هاي رسانه‌اي بخش عمليات‌هاي زميني در جنگ دوم خليج فارس، در يک مرکز يک ميليون دلاري و در مرکز فرماندهي «جين فرانکس» واقع در شهر دوحه قطر قرار داشت. از اين مرکز، تصويري دلخواه فرماندهان آمريکايي و بريتانيايي به جهانيان مخابره مي‌گرديد. به همين دليل نيز، تصاوير پخش شده از اين جنگ، به فيلم‌هاي توليد شده در‌هاليوود شباهت داشت.

سرلشکر وينست بروکس، سخنگوي شماره يک ايالات متحده در جنگ سال 2003 ميلادي عراق، در مورد هنر حقه‌بازي و فريب افکار عمومي،‌ کاملاً توجيه شده بود. او به گرمي به کليه سؤالات پاسخ مي‌داد ولي تمام تلاش خود را براي ناديده گرفتن آنها به کار مي‌گرفت. پاسخ‌هاي او عمدتاً دم دستي و طولاني بود و هرگز به صورت تند و يا گستاخانه صورت نگرفت. تصاوير نشان داده شده توسط او، صحنه‌هاي خروج بمب‌ها و شليک موشک‌ها را عليه اهدافي در خاک عراق نشان مي‌داد، اما هرگز خبرنگاران، صحنه‌هاي کشتار مردم غيرنظامي اين کشور را در اين تصاوير مشاهده نکردند.

ما تنها شاهد شهروندان عراقي خوشحال بوديم که با صورت‌هايي خندان به دوربين‌ها نگاه مي‌کردند. البته اين سناريو با اتفاقاتي از پيش مهيا شده که در جنگ اول خليج فارس روي داد، کاملاً مشابه بود. به هرحال، با نگاهي منصفانه به پوشش اخبار جنگ اخير، بسياري از روزنامه‌نگاران به اين نتيجه رسيدند که رسانه‌هاي ما در گزارش دقيق تعداد تلفات نيروهاي عراقي، ناکام بوده اند.

«البته ما مي‌دانيم که هر روز و هر روز، چشمان خود را بر روي حوادث کشور عراق بسته‌ايم.» اين جمله را جان اسنو مجري شبکه چهارم در برنامه‌اي که در مورد پوشش جنگ دوم خليج فارس داشت، مي‌گويد. وي مي‌افزايد: «واقعيت‌هاي دردناک مربوط به مرگ غيرنظاميان، در تلويزيون‌هاي کشورهاي انگلستان و ايالات متحده نشان داده نمي‌شوند. تماشاگران برنامه‌هاي اين شبکه، تنها شاهد جنگي هستند که با کمک‌هاي انسان دوستانه و خدمات درماني به مجروحان همراه است.»

در سال 2003 ميلادي، اوضاع رو به بهبودي مي‌رفت، چرا که روزنامه‌نگاران و خبرنگاران شبکه‌ها توانسته بودند با استفاده از فن آوري‌هاي ارتباطي و اطلاع‌رساني، اخبار جنگ را بدون ابهام پوشش دهند. چرا که در ساليان اخير، تجهيزات همراه خبرنگاران، کوچک‌تر و کوچک‌تر گرديده است. تلفن‌هاي ماهواره‌اي در جيب‌ها جا مي‌گيرند. دوربين‌هاي ديجيتال بر گردن‌ها آويزانند. تلفن‌هاي ويديويي قابليت ارسال تصاوير را با يک ديش کوچک، تنها پس از چند ثانيه از وقوع حوادث، به سراسر جهان دارا هستند. اما آنچه همچنان تغيير نيافته، اين واقعيت است که به دليل عدم وجود شفافيت، هنوز هم به سختي مي‌توان واقعيت‌هاي روي داده را دريافت.

اگرچه فهرست بلند روش‌هاي به کار گرفته شده متحدين در جهت کنترل و تغيير اطلاعات در سال‌هاي جنگ اول و دوم خليج فارس همچنان رو به تکامل هستند، اما هنوز هم يکي از کارشناسان علوم ارتباطات معتقد است که جنگ اول خليج فارس را بايد «بزرگ ترين عمليات بين‌المللي کنترل رسانه‌ها» در تاريخ بشريت دانست. البته اين گفته بدين معنا نيست که در ساير جنگ‌ها، رسانه‌ها در انعکاس اخبار و گزارش‌هاي خويش، بي‌طرف بوده اند. البته در مقايسه با جنگ دوم خليج فارس بايد گفت که دراين جنگ، روش‌هاي پيشين نيز با گستردگي بيشتر، به کار گرفته شده بودند.

اما جنگ دوم خليج براي چه به وجود آمد؟ آيا، شکل‌گيري آن، مسأله سلاح‌هاي کشتار جمعي بوده است؟ و آيا به دليل تهديد ايالات متحده و يا انگلستان توسط دولت عراق، ما شاهد شکل‌گيري اين جنگ بوديم؟ آيا اين جنگ براي تغيير يک دولت روي داد؟ و آيا اين جنگ يک دخالت نظامي انسان دوستانه بود؟ يا اينکه، اين جنگ براي تصاحب نفت بوده است؟ و آيا هرگز رسانه‌هاي ما قادر خواهند بود که از پس گرد و غبار جنگ، واقعيت‌هاي اين نبرد را به مخاطبان خويش نشان دهند؟ اگر رسانه‌ها شکل دهنده افکار عمومي هستند، پس نظرسنجي‌هاي صورت گرفته در کشورهاي ايالات متحده و انگلستان، در آغاز جنگ و اوج بمباران‌ها، که حاکي از حمايت اکثريت مردم اين کشورها از اين جنگ بود، حاکي از آن است که دولت‌هاي غربي به دنبال آن بوده اند که اين جنگ را در چارچوب ارزش‌هاي مجازي، مديريت و راهبري نمايند. راه پيمايي‌هاي ضدجنگ، در دوره‌اي که جنگ ادامه داشت، به خاموشي گراييد. آناني که اين وقايع را طراحي نموده بودند، به اوضاع سلطه يافتند و رسانه‌ها، نظير جنگ اول خليج فارس، در نشان دادن واقعيت‌هاي جنگ از پس گرد و غبار آن، ناکام ماندند و همچنان، مديران اين رسانه‌ها به وظيفه بنيادي خود در ارائه تصويري مخدوش و تحريف شده از واقعيت‌ها، ادامه دادند. و البته همه اين اتفاقات بدين خاطر روي داده اند که قدرت‌هاي دنيا، خواهان شکل‌گيري و تداوم اين وضعيت هستند.

منبع: www.medialens

1. - Arshad Tashrif: استاد مرکز مطالعات رسانه دانشگاه اولستر ايرلند شمالي. [↑](#footnote-ref-2)